

منابع و شیوه کار فردوسی در داستان اردشیر بابکان

حامد صافی*

دانش‌جوی دکتری زبان و ادبیات فارسی. دانش‌گاه فردوسی مشهد. مشهد. ایران.

فرزاد قائمی**

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی. دانش‌گاه فردوسی مشهد. مشهد. ایران.

مه‌دخت پور خالقی چترودی***

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی. دانش‌گاه فردوسی مشهد. مشهد. ایران.

سمیرا بامشکی****

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی. دانش‌گاه فردوسی مشهد. مشهد. ایران.

تاریخ دریافت: ۹۵/۳/۵

تاریخ پذیرش: ۹۵/۸/۱۸

چکیده

مسأله منابع فردوسی در سرودن شاهنامه و شیوه کار او یکی از چالش‌های اساسی در شاهنامه‌پژوهیست. گروهی بر پایه همانندی برخی از عنوان‌های داستان‌های یادشده در مقدمه بازمانده از شاهنامه ابومنصوری، این کتاب را یگانه منبع فردوسی دانسته‌اند. برخی دیگر معتقدند که فردوسی در کنار شاهنامه ابومنصوری از منابعی دیگر نیز استفاده کرده است. دلیل اصلی این گروه از پژوهش‌گران آن است که از آن‌جایی که منبع مشترک و اصلی فردوسی و ثعالبی همین شاهنامه ابومنصوریست، بخش‌هایی از شاهنامه مانند بیژن و منیژه و هفت خان رستم که در کتاب غررالسیر ثعالبی نیامده، قطعاً از منبعی دیگر گرفته شده است. این درحالیست که اگرچه مسأله استفاده ثعالبی از شاهنامه ابومنصوری به دلیل اذعان نویسنده غررالسیر اثبات‌پذیر است، به دلیل از میان رفتن شاهنامه ابومنصوری نمی‌توان بدرستی مشخص کرد که ثعالبی دقیقاً در کدام داستان از این شاهنامه استفاده کرده است. تجزیه چهار روایت از داستان اردشیر بابکان از چهار متن و مقایسه با روایت شاهنامه فردوسی حاکی از آن است که فردوسی ضمن بهره‌گیری از منبعی مکتوب، به صورت التقاطی از منابع متعدد در تدوین داستان اردشیر بابکان استفاده کرده است.

کلیدواژه‌ها

منابع فردوسی، شاهنامه، کارنامه اردشیر بابکان، ابن مقفع، غررالسیر ثعالبی.

* Hamed19s2003@yahoo.com

** farzadghaemi@gmail.com

*** mahdokhtpourkhaleghi@gmail.com

**** samira_bameshki@yahoo.com

مقدمه

سرگذشت پادشاهان ایران زمین و رخ دادهای مربوط به عصر حکمراندنِ هر یک از آن‌ها، یکی از اصلی‌ترین زمینه‌های کتاب‌های ایران پیش از اسلام بوده است. *اوستا* و متن‌های دینی دیگر چون *بندهش*، *دین‌کرد*، *مینوی خرد* و... که تا نخستین سده‌های پس از غلبهٔ اسلام بر ایران در قلمروی ادبیات فارسی میانه نگاشته شده است، از جملهٔ این متن‌هاست. با ورود اسلام به ایران و با بنیان‌نهادنِ مراکزِ چون بیت‌الحکمه و دارالحکمه و با بکارگرفتنِ *مورخان* و مترجمان ایرانی که موالی نامیده می‌شدند، تاریخ‌نگاری اسلامی با الهام از تاریخ‌نگاری ایران پیش از اسلام شکل گرفت. تاریخ‌نویسان دورهٔ اسلامی با تأثیرپذیری از متن‌های ایران پیش از اسلام، فصل‌های تواریخ خود را بر اساس نام پادشاهان تقسیم‌بندی کردند. برای نمونه *مورخان*ی چون *حمزهٔ اصفهانی*، *مسعودی* و *طبری*، اسلوب تاریخ‌نگاری خود را بر اساس سیر روایی تواریخ پادشاهان کشورهای گوناگون تقسیم‌بندی کرده‌اند. منبع اصلی کتاب‌های تاریخی دورهٔ اسلامی *خدای‌نامه‌ها* و ترجمهٔ عربی آن‌ها، یعنی *سیرالملوک‌ها* بوده است (روزن،^۱ ۱۳۸۲: ۳۱-۵۲). *خدای‌نامه‌ها*، یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین متن‌های دورهٔ ساسانی و نوعی تاریخ مقدّس بوده که جنبه‌های توأمان دینی، سیاسی و ملی داشته است. در دوران اسلامی، با توجه به نبود هیچ پیش‌نمونه‌ای برای تاریخ‌نگاری، این متن‌ها (که از آن‌ها با عنوان *سیرالملوک*، *سیر ملوک‌الفرس*، *تاریخ ملوک‌الفرس*، *تاریخ ملوک‌الفرس*، *تاریخ ملوک بنی ساسان* و *تاریخ السلاطین* یاد شده است) در تدوین نخستین تواریخ اسلامی بکار گرفته شد. کسانی چون *ابن‌مقفع*، *طبری*، *مسعودی*، *ابن‌قتیبه*، *حمزه اصفهانی*، *بلاذری*، *ابن‌کثیر*، *ثعالبی* و... برخی بی‌واسطه و برخی به واسطهٔ متن‌های عربی و سپس فارسی از متن *خدای‌نامه* در تدوین متن‌های تاریخی به زبان عربی سود جستند. بنا بر روایت‌های مشهور در میان *مورخان*، *ابن‌مقفع* قدیمی‌ترین ترجمهٔ *خدای‌نامه* را با عنوان *سیر ملوک‌الفرس*، در نیمهٔ نخست قرن دوم هجری انجام داده است. *حمزه اصفهانی* در *تاریخ سنی ملوک‌الارض و الانبیا* از وجود هفت نسخهٔ *خدای‌نامه* و تفاوت آشکار اطلاعات آن‌ها یاد می‌کند (*حمزه اصفهانی*، ۱۳۶۰: ۳).

سنت خدای‌نامه‌نگاری پس از اسلام به سنت *شاهنامه‌نویسی* تبدیل شد و *شاهنامه‌هایی* گوناگون متأثر از *خدای‌نامه‌ها* برشتهٔ تحریر درآمد. با وجود اهمیت *خدای‌نامه‌ها*، هم در شکل‌گیری سنت تاریخ‌نگاری در جهان اسلام و هم به‌عنوان منبع اصلی ادبیات حماسی فارسی، اطلاعات در مورد کیفیت حقیقی *خدای‌نامه*، منابع تدوین آن، طبقه‌بندی مطالب آن و سیر تحول روایت‌های این متن‌ها در مسیر ترجمهٔ تاریخی به عربی و بازآفرینی حماسی آن‌ها به فارسی، موضوعیست که تا حدّی بسیار پوشیده مانده

^۱ Baron Rozen

است. به بیان دیگر، پرداختن به سرگذشت پادشاهان ایران از زمان تألیف کتاب‌های پهلوی پیش از اسلام تا دوره اسلامی و تدوین کتاب‌های تاریخی، به سنتی تبدیل شد و این سنت هم‌زمان با تألیف کتاب‌های تاریخی به ادبیات راه پیدا کرد و موجب رواج *شاهنامه* نویسی شد که *شاهنامه* منظوم فردوسی می‌تواند اوج و اعتلای این سنت باشد. تجزیه، تحلیل و مقایسه متن‌هایی که در سنت پرداختن به سرگذشت پادشاهان ایران نگارش یافته است، به روایات فردوسی در *شاهنامه* می‌تواند بروشن‌تر شدن مسأله منابع کار فردوسی یاری رساند. بیش‌تر پژوهش‌هایی که تاکنون در این زمینه صورت گرفته است، در آن به سنجش پیکره کلی این متن‌ها با *شاهنامه* پرداخته‌اند. نخستین *انسان* و نخستین *شهریار* در *تاریخ افسانه‌ای ایران* اثر آرتور کریستین سن^۱ (۱۸۷۵-۱۹۴۵)، خاورشناس دانمارکی، یکی از مهم‌ترین کتاب‌های است که در این زمینه نوشته شده است. کریستین سن در این کتاب به مقایسه متن‌های تاریخی پس از اسلام با *شاهنامه* فردوسی و متون پهلوی از گیومرت تا جمشید پرداخته است. هدف او در این پژوهش ترسیم فرضی متن‌های *خدای‌نامه*ها بوده و به همین سبب از کنار برخی از تفاوت‌ها و شباهت‌های موجود در متن‌ها باسانی گذشته است. از سوی دیگر، نویسنده در این اثر روایت‌ها را به صورت کلی بررسی کرده و به تقسیم‌بندی روایت‌ها نپرداخته و به همین دلیل زوایای ساختاری متون در این پژوهش پنهان مانده است. پژوهش دیگر در این زمینه کتاب مهین دخت صدیقیان (۱۳۸۶) به نام *فرهنگ اساطیری حماسی ایران* است. این کتاب اطلاعاتی خام را از منابع پس از اسلام درباره اسطوره‌های ایرانی در اختیار خوانندگان می‌گذارد. افسانه خاتون‌آبادی در پژوهشی با عنوان *کی‌خسرو آرمان‌شاه ایرانیان*، شخصیت کی‌خسرو را در *اوستا*، متن‌های پهلوی، *شاهنامه* و متن‌های تاریخی بررسی کرده است. مهم‌ترین نقص کتاب یادشده این است که نویسنده از هر گونه تحلیل و در نهایت نتیجه‌گیری علمی حاصل از اطلاعات خام که به جمع‌آوری آن پرداخته است، دوری کرده است. *برابرنهاد شاهنامه فردوسی و غررالسیر ثعالبی* نام پژوهش عباس پریش‌روی (۱۳۹۰) است که نویسنده بخشی عمده از آن را به نشان دادن هم‌سانی و ناهم‌سانی‌های داستان‌های *شاهنامه* فردوسی و *غررالسیر ثعالبی* اختصاص داده است. داستان‌های زال و رودابه، پادشاهی نوذر، پادشاهی کی‌کاووس، هفت خان اسفندیار، پادشاهی بهمن اسفندیار، پادشاهی اسکندر، پادشاهی بهرام گور، پادشاهی انوشیروان از جمله داستان‌های است که در این کتاب بررسی شده است. رساله دکتری رقیه شیبانی‌فر (۱۳۹۱) با عنوان *بازشناسی، تحقیق و ترجمه خدای‌نامه به روایت ابن‌مقفع از کتاب نهایی‌الارب فی اخبار الفرس و العرب*، پژوهشی دیگر در این حوزه است. نویسنده در این

^۱ Arthur Emanuel Christensen

پژوهش ضمن ترسیم ساختار موضوعی *نهایه‌الارب*، نمایی کلی را از *سیرالملوک ابن مقفع* بازشناسی و ترجمه کرده است.

در حوزه نگارش مقاله، کارهایی درخور انجام گرفته است. پیوند روایت‌های *شاهنامه* با فرهنگ اساطیری ایران باستان از یکسو و پرداختن به داستان‌ها و اسطوره‌های *شاهنامه* از منظر اسطوره‌شناسی تطبیقی از سوی دیگر سبب شده است تا پژوهش‌هایی ارائه شود که در آن داستان‌ها و شخصیت‌های موجود در *شاهنامه* فردوسی را از منظر ارتباط با متن‌های پیش از اسلام بررسی کرده‌اند. از جمله «پرواز کی کاووس مقایسهٔ گزارش دین‌کرد با *شاهنامه*» پژوهشی از محمود جعفری‌دهقی (۱۳۸۴: ۱۳-۲۸) است که نویسنده در آن به مقایسهٔ اجمالی گزارش دین‌کرد از داستان پرواز کی کاووس به آسمان و روایت فردوسی پرداخته است. «اسطورهٔ کیومرث گل‌شاه» از فاطمه مدرّسی (۱۳۸۴: ۱۵۲-۱۶۴)، «دیرینه‌شناسی اسطورهٔ ضحاک» از رضا مهرآفرین و محمود طلاووسی (۱۳۸۵: ۱۱۹-۱۴۲)، «نقد اساطیری شخصیت جمشید از منظر *اوستا* و *شاهنامه*» از محمدجعفر یاحقی و فرزاد قائمی (۱۳۸۶: ۲۷۳-۳۰۵) که در آن، نویسندگان به بررسی مقایسه‌ای و تحلیل تحوّل شخصیت اسطوره‌ای جمشید در کتاب دینی زردشتیان و *شاهنامه* پرداخته‌اند که از حیث بررسی در زمانی اسطورهٔ جمشید بسیار اهمیت دارد. «خویشاپیوندی در متون پهلوی و بازتاب آن در *شاهنامه*» از حسین حیدری و محدّثه قاسم‌پور (۱۳۹۱: ۱۰۷-۱۲۴) که نویسندگان در این مقاله به بررسی ارتباط روایت‌های *شاهنامه* با متن‌های پهلوی پیش از اسلام پرداخته‌اند. دو مقاله با عنوان «ساختارشناسی تطبیقی داستان رستم و اسفندیار در *نهایه‌الارب* و *شاهنامه*» (۱۳۹۰: ۱-۳۲) و «بررسی روایت دارا و اسکندر و در دو گزارش ابن مقفع و فردوسی» (۱۳۹۱: ۱-۳۶) از رقیه شیبانی فر است که مؤلف در آن در دو سطح کلی و جزئی روایت‌های *نهایه‌الارب* و *شاهنامه* فردوسی را مقایسه کرده است. از آن جایی که این روایت در *شاهنامه* و *نهایه‌الارب* حجمی گسترده دارد، مقایسهٔ این دو روایت در یک مقاله سبب شده است که از بسیاری از زوایای پیدا و پنهان ساختار روایت‌ها چشم‌پوشی شود. در این مقاله، نبودِ روشی دقیق برای پیرفت‌بندی و گزاره‌بندی روایت‌ها از دقت مقایسه و تحلیل‌ها کاسته است. برای نمونه در بخش برطرف‌شدن بوی ناخوش از دهان دختر پادشاه روم، به این نکتهٔ ظریف اشاره نشده است که در روایت ابن‌مقفع بخشی از آن بوی ناخوش برطرف می‌شود، اما در روایت فردوسی همهٔ آن بوی از میان می‌رود. پرداختن به تفاوت‌ها و شباهت‌ها در حدّ کلی باقی مانده است و به همین سبب نتایج پژوهش نیز نتایجی کلیست.

در این پژوهش نویسندگان می‌کوشند که تنها یکی از داستان‌های *شاهنامه* را از منظر منابع فردوسی و شیوهٔ کار او بررسی کنند. بر همین اساس، داستان اردشیر از آغاز

تا پایان پادشاهی او برگزیده شده است. روایت فردوسی از این داستان با روایت‌های بازمانده مقایسه و تحلیل خواهد شد. سه کتاب *غرر السیر* ثعالبی، *کارنامه اردشیر بابکان* و *نهایه‌الارب فی اخبار الفرس و العرب* متن‌های است که در آن به روایت مفصل داستان اردشیر بابکان پرداخته شده است. *غرر السیر* کتابیست که بنا بر نظر بسیاری از پژوهش‌گران منبعی مشترک با *شاهنامه* فردوسی داشته است. *کارنامه اردشیر بابکان* نیز متنیست که اختصاصاً به سرگذشت مؤسس سلسله ساسانیان پرداخته است. نویسنده ناشناس *نهایه‌الارب* در بخش پادشاهان ایران از *سیرالملوک* ابن مقفع بهره برده است که تنها بازمانده این کتاب است.

مسئله اصلی نویسندگان در این پژوهش، منبع فردوسی در روایت داستان اردشیر بابکان است. برای پاسخ به این مسئله دو فرضیه وجود دارد: نخست این که منبع فردوسی در این بخش، *شاهنامه* / *ابومنصوری* است. برای بررسی این فرضیه روایت ثعالبی به‌عنوان متنی برگرفته از *شاهنامه* / *ابومنصوری* با روایت فردوسی سنجیده خواهد شد. فرضیه دوم آن است که فردوسی از منبعی به جز *شاهنامه* / *ابومنصوری* استفاده کرده است. سنجش روایت فردوسی با روایت ابن مقفع و *کارنامه اردشیر* به بررسی این فرضیه کمک خواهد کرد. مسئله دیگر این پژوهش، شیوه کار فردوسی در استفاده از منابع است.

روش تحقیق در این جستار کتاب‌خانه‌ای و مطالعه کیفی خواهد بود. روی‌کرد اصلی در پرداختن به متن‌ها نیز نقد منابع است. برای دست‌یافتن به نتایج دقیق‌تر، نخست کوتاه‌شده روایت‌ها به‌صورت جداگانه گفته خواهد شد و پس از آن روایت‌ها در حد پیرفت تجزیه خواهد شد. پیرفت، واحد سازنده رواییست که می‌تواند به‌عنوان یک روایت در نظر گرفته شود. به بیان دیگر، پیرفت روایتی فرعیست که در دل روایت دیگر جای گرفته است. هر پیرفت ابتدایی از سه نقش مطابق یا سه مرحله تشکیل می‌شود: ۱- موقعیتی باز برای یک مکان؛ ۲- اجرای امکان؛ ۳- نتیجه (Prince, 2003: 88). پیرفت‌ها در جدولی قرار می‌گیرد و پس از آن تحلیل و بررسی خواهد شد. شایان ذکر است که در پژوهش پیش‌رو از تجزیه روایت‌های در حد گزاره و پرداختن به جزئیات متن‌ها خودداری شده است، زیرا بسیاری از تفاوت‌های روایت‌ها در جزئیات به انتقال اسطوره به رمانس و داستان مربوط است و نه تفاوت منبع. نورتوپ فرای^۱ بر آن است که حضور اسطوره در ادبیات داستانی می‌تواند با مشکلات فنی مواجه شود. برای حل این مشکلات شگردهایی به نام جای‌گشت^۲ وجود دارد. برای مثال خداخورشید در ادبیات به شخصی تبدیل می‌شود که با خورشید ارتباط دارد (Frye, 1957: 133). ژرار ژنت^۳ تغییرات راه‌یافته

^۱ Northrop frye

^۲ displacement

^۳ Gerard Genette

از متنی به متن دیگر را گشتار^۱ می‌نامد (Genette, 1997: 309). بنابراین در بررسی دو متن با موضوع واحد، با جزییاتی متفاوت روبه‌رو هستیم که در ذیل دو اصطلاح گشتار و جای‌گشت توجه‌پذیر است. بر همین اساس با چشم‌پوشی از این تفاوت‌های جزیی، به ساختار کلی روایت‌ها توجه خواهد شد.

۱- مسألهٔ منابع فردوسی

مسألهٔ منابع شاهنامه و جای‌گاه کتابت و روایت شفاهی در شکل‌گیری روایت‌های اثر، یکی از اساسی‌ترین چالش‌های شاهنامه‌پژوهیست که آرای گاه متناقضی را میان پژوهش‌گران دامن زده است که گاه تا حد مخالفت پیش می‌رود. در این باره می‌توان دیدگاه‌های پژوهش‌گران را در سه دسته تقسیم‌بندی کرد: ۱- پژوهش‌گرانی که بر این باورند که شاهنامهٔ ابومنصوری یگانه منبع فردوسی در سرایش شاهنامه بوده است. بر اساس این دیدگاه، هرگونه تردیدی دربارهٔ بهره‌گیری فردوسی از منبعی به جز شاهنامهٔ ابومنصوری بی‌مورد است (امیدسالار، ۱۳۷۷: ۵۴۵) و باید اساس کار او را فقط متن مکتوب شاهنامهٔ ابومنصوری دانست (خطیبی، ۱۳۸۱: ۵۵). این در حالیست که امروز به جز مقدمه‌ای از شاهنامهٔ ابومنصوری باقی نمانده است؛ ۲- بیش‌تر پژوهش‌گران در کنار پذیرفتن شاهنامهٔ ابومنصوری به‌عنوان منبع اصلی فردوسی، وجود منابع متعدّد دیگر را در تدوین شاهنامه پذیرفته‌اند (نولدکه، ۱۳۷۰: ۵۷۰؛ خالقی‌مطلق، ۱۳۷۷: ۵۲۵؛ کریستین‌سن، ۱۳۸۹: ۱۷۱؛ آیدنلو، ۱۳۸۳: ۱۱۴)؛ ۳- دسته‌ای از پژوهش‌گران غربی مسألهٔ استفادهٔ فردوسی از روایت‌های شفاهی را مطرح کرده‌اند. ژول مول^۲ مصحح شاهنامه بر این باور است که فردوسی شاهنامه را بر اساس روایت‌های شفاهی سروده است. این روایت‌های شفاهی در زمانی پیش از فردوسی مکتوب شده است (غضنفری، ۱۳۹۴: ۱۶). این نظر بدون تردید به سخن خود فردوسی در دیباجهٔ شاهنامه اشاره دارد که پهلوانی دهقان‌نژاد موبدان را گرد آورد و روایت‌های پراکنده را در نامورنامه‌ای منسجم کرد. الگا دیویدسن^۴ در پژوهشی با عنوان شاعر و پهلوان در شاهنامه تردیدهای جدی در ارتباط شاهنامه با خدای‌نامه‌ها و یا هر منبع مکتوب دیگر وارد کرد. بر اساس دیدگاه او سنت شفاهی و بویژه نقالی سهمی عمده در تدوین شاهنامهٔ فردوسی داشته است (Davidson, 1994: 65). یاماموتو^۵ نیز در پژوهش خود زمینه‌های شفاهی حماسهٔ فارسی، شاهنامهٔ فردوسی را اثری معرفی می‌کند که در ادامهٔ سنت شفاهی و نقالی و متأثر از آن گردآوری شده است (Yamamoto, 2003: 143). دیباجهٔ شاهنامهٔ فردوسی که برای محققان دستهٔ نخست و دوم دستاویزیست تا به وجود منبعی

^۱. transformation

^۲. Theodor Noldeke

^۳. Jules Mohl

^۴. Olga davidson

^۵. kumio yamamoto

مکتوب برای کار فردوسی برسند، برای دیک دیویس^۱ محلّ تردید شده است. دیویس در مقاله‌ای با عنوان «مسأله منابع فردوسی» شیوه فردوسی را در ارجاع به منبعی مکتوب که از سوی دوستی ناشناس به دست او رسیده است، گونه‌ای تمهید ادبی می‌داند که در سده‌های میانه رایج بوده است. بنابراین فردوسی افزون بر این که منبعی کهن را پشتوانه کار خود ساخته، از راه بزرگداشت دوست ناشناس در واقع خود را سزاوارترین فرد برای سرودن شاهنامه معرفی کرده است (دیویس، ۱۳۷۷: ۹۷). البته دیویس تنها در وجود منبع مکتوب برای شاهنامه (به صورت ویژه شاهنامه ابومنصوری) تردید ایجاد می‌کند و هم‌چنان که خود گفته است در پی معرفی منبعی دیگر برای اثر فردوسی نیست (همان: ۹۲). در نقد و ردّ نظر این دسته از پژوهش‌گران، مقاله‌هایی متعدّد نوشته شد. از جمله ابوالفضل خطیبی و محمود امیدسالار دیدگاه دیویس را ناشی از درک نادرست و شمّ زبانی ناتوان او از بخش‌های گوناگون شاهنامه و روش نادرستش در تحلیل اثر فردوسی دانسته‌اند (خطیبی، ۱۳۸۰: ۳۵؛ امیدسالار، ۱۳۷۶: ۱۲۵). جلال متینی نیز تحلیل دیویس درباره شفاهی بودن منبع فردوسی را به آن دلیل می‌داند که پشتوانه نظری دیویس به هیچ وجه بر شاهنامه فردوسی تطبیق پذیر نیست (متینی، ۱۳۷۷: ۴۱۷). در واقع مسأله منابع شاهنامه باید در چهارچوب سنت تاریخ‌نگاری قدیم ایران بررسی شود (تحوی، ۱۳۸۴: ۶۰). در این میان، روزن در پایان مقاله خود پرسشی بی‌پاسخ را مطرح می‌کند. روزن بر اساس شیوه نویسندگانی چون حمزه اصفهانی و بلخی در استفاده از ترجمه‌های عربی خدای‌نامه‌ها به این مطلب برمی‌خورد که وقتی بلخی در داستان کیومرث از ترجمه‌های متعدّد خدای‌نامه‌ها بهره می‌گیرد، ممکن است که داستان تدوین شاهنامه‌ای به زبان فارسی دری به قلم چهار تن و به دستور ابومنصور، مبهم و جانب‌دارانه است و احتمالاً واکنش‌یست به وجود شاهنامه‌ای به زبان فارسی در برابر ترجمه‌های گوناگون خدای‌نامه‌ها به زبان عربی (روزن، ۱۳۸۲: ۵۲). پس از این روزن این پرسش را مطرح می‌کند که «اگر چنین تفسیری را بپذیریم، آیا این را نیز نباید بپذیریم که خود فردوسی نیز در نهایت بر همین ترجمه‌ها یا بازنوشته‌های عربی خدای‌نامه‌ها تکیه داشته است؟ ... هم‌چنین آیا نباید تفاوت‌های میان [مطالب] مؤلفان متعدّد عربی‌نویس و فردوسی را نیز، از آن جایی که آن‌ها را نمی‌توان به حساب خلاقیت شاعرانه فردوسی گذاشت، بدین گونه توضیح داد که اساس مطالب، چه برای شاعر ایرانی و چه برای تاریخ‌نویسان عرب ترجمه‌های گوناگون خدای‌نامه‌ها بوده است. نه آن که بگوییم اثر فردوسی بر پایه ترجمه مستقیم از پهلوی به فارسی بوده است؟» (همان: ۵۲). بر این اساس، روزن از دو جهت در دیدگاه پژوهش‌گران ایرانی درباره منابع فردوسی تشکیک کرده است: ۱- رابطه شاهنامه ابومنصوری و شاهنامه فردوسی؛ ۲- استفاده فردوسی از منبعی فارسی یا پهلوی. این زاویه دید روزن بر اساس سنت بهره‌گیری نویسندگان کتاب‌های تاریخی و شاهنامه‌نویسان سده‌های نخست پس از اسلام از منابع شکل گرفته است.

^۱ Dick Davis

۲- خلاصهٔ داستان در چهار متن

۲-۱- خلاصهٔ داستان در نه‌ایه‌الارباب

اردشیر بابکان بن ساسان بن هرمس بن ساسان بن بهمان الملک بن اسفندیار بن بشتارف الملک بابک پسر اردشیر یکی از ملوک الطّوایف است. شهر اصطخر از جدّش هرمس به او ارث می‌رسد. وقتی ۲۶۶ سال از حکومت ملوک الطّوایف می‌گذرد، بابک پدر اردشیر می‌میرد. با مرگ بابک، اهالی اصطخر یکی از فرزندان او را به فرمان‌روایی برمی‌گزینند. آنان اردشیر را بهترین فرزندان او از نظر خرد، استواری و زیبایی می‌دانستند. برادرانش به او حسادت می‌کنند و سرمی‌کشند. بنابراین از شهر خارج می‌شوند و در آبادی که خمّانی، دختر بهمن، در چهار فرسخی اصطخر ساخته بود، ساکن می‌شوند. شب را می‌گذرانند، درحالی‌که ایوان بر سر آن‌ها ویران می‌شود و همگی می‌میرند. اردشیر کشور را با عدالت‌خواهی و حُسن سیرت و از میان برداشتن آزارها فتح می‌کند. در خواب کسی به او خبر می‌دهد که بر همهٔ زمین برتری می‌یابد، زیرا پیش از اسکندر پدران‌ش بر آن پادشاهی می‌کردند. او فرزندان ساسان بن بهمن را گردمی‌آورد و در میان آن‌ها سخن می‌گوید و از اهالی شهر اصطخر سپاهی گردمی‌آورد و به سمت شهر داراب‌گرد حرکت می‌کند، درحالی‌که پادشاه آن شهر مرده است و جانشین ندارد. ملوک الطّوایف از لشکرکشی اردشیر خشم‌آگین و آمادهٔ نبرد با او می‌شوند. نزدیک‌ترین پادشاه به او «فرمهر»، فرمان‌روای شهر «جنابا»، به نبرد با او می‌رود. فرمهر در نبرد کشته می‌شود. اردشیر نامه‌ای به اذروان بن بوذاسف که از فرزندان آذرمان بن اشک بن اشغان است، می‌نویسد. اذروان پاسخ او را می‌دهد. اردشیر پاسخی نمی‌دهد و به همهٔ پادشاهان ملوک الطّوایف نامه‌ای یک‌سان می‌نگارد. هریک از پادشاهان با خواندن نامه، اردشیر را تمسخر می‌کنند. هنگامی که فرستادهٔ اردشیر نامه را به اذروان می‌رساند، اذروان نامه را می‌خواند و عصبانی می‌شود و به فرستاده می‌گوید: تو فرستاده‌ای بیش نیستی و گرنه گردنت را می‌زدم. سپس پاسخ اردشیر را می‌نویسد. اردشیر پاسخ اذروان را نمی‌دهد و هنگام رسیدن نامه، به شهر سابور حمله می‌کند. چون به اذروان می‌رسد، شروع به استغاثه از اردشیر می‌کند. اذروان نامه‌ای به ملوک الطّوایف می‌نویسد و آن‌ها را به اجتماع برای جنگ با اردشیر فرامی‌خواند. هیچ‌یک از آن‌ها به اذروان پاسخ مثبت نمی‌دهد. ملوک الطّوایف به پیروی از او درمی‌آید و به پادشاهی او اعتراف می‌کند. هرکس با او مخالفت می‌کند، کشته می‌شود. اردشیر بر همهٔ سرزمین فارس چیره می‌شود و سپس به سمت اذروان بن بوذاسف حرکت می‌کند. پس به سمت اصفهان می‌رود. ترس از اردشیر در دل مردم اصفهان می‌افتد و با او به نبرد می‌پردازند. پادشاه اصفهان به سمت اذروان می‌گریزد. اذروان از سرزمین‌های ماهین، صمیره بندان سپاهی فراهم می‌کند. آنان در صحرای بادرجان از نواحی اصفهان رودررو می‌شوند. اردشیر مستقیماً به نبرد می‌پردازد و

از طلوع خورشید تا غروب می‌جنگد. تعدادی بسیار از یاران اذروان کشته می‌شوند یا می‌گریزند. اردشیر و سپاهیان‌ش به دنبال آن‌ها می‌روند. اردشیر صد اسب‌سوار را به دنبال اذروان می‌فرستد تا این‌که او را بیابند. به شهر نهند می‌رود. هیچ‌کس در برابر او نمی‌ایستد و به گنجینه‌های اذروان دست می‌یابد. در نهند شهری بر پا می‌کند. برای حمله به خراسان سپاه فراهم می‌آورد. سپس به مرو می‌رود. پس از فتح خراسان به سمت ری و آن‌گاه به آذربایجان راهی می‌شود. سپس به سمت ارمینیه می‌رود. پادشاه ارمینیه سپاهی برای نبرد اردشیر گردمی‌آورد. جنگی شدید آغاز می‌شود و کشتگان بسیار پدید می‌آید. اردشیر پیروز می‌شود و به همه امان می‌دهد. سپس به سمت موصل حرکت می‌کند. پادشاه موصل حاضر به پرداخت خراج نمی‌شود.

اردشیر از راه دجله به عراق می‌رود. در ناحیه قطربل جنگی درمی‌گیرد. این جنگ سه روز به طول می‌انجامد. روز چهارم اردشیر سردسته پادشاهان عراق را به نبرد تن‌به‌تن فرامی‌خواند. اردشیر در این نبرد پیروز می‌شود و پادشاهان عراق از اردشیر امان می‌طلبند. او به آن‌ها امان می‌دهد و دستور می‌دهد در آن روز او را شاهنشاه بخوانند. او نخستین کسیست که به این نام خوانده می‌شود. سپس به سوی مداین حرکت می‌کند. مداین ویرانه است و تنها آثاری از ساخت‌های «زاب پسر بودکان پسر منوشهر پس ایرج پسر نمرود و پسر کنعان» بجا مانده است. زاب نخستین کسیست که این شهر را بپا می‌دارد. اردشیر دستور می‌دهد تا آن را دوباره بسازند. در آن قصری برای خود بپا می‌دارد. سپس به سمت عمان و بحرین و یمامه حرکت می‌کند. جنگی درمی‌گیرد. پادشاه بحرین کشته می‌شود. اردشیر درخواست صلح می‌کند. سپس به سمت فارس بازمی‌گردد و در شهر اصطخر می‌ماند.

اردشیر پیش از غلبه بر اذروان فرزندی نداشت. پس از کشتن اذروان کنیزی زیبا را که در قصر او بود برای خود برمی‌گزیند. وقتی که آن زن به اردشیر انس می‌گیرد، از نام و نشانش می‌پرسد و این‌گونه پاسخ می‌شنود: دختر عموی «اذروان پسر بوداسف»، پادشاهی که اردشیر او را کشت. اردشیر چون این را می‌شنود، می‌گوید: من با خود عهد کرده بودم که اگر بر اذروان چیره شوم، همه زنان و وزیرانش را بکشم. پس ناگزیرم با وجود عشقم نسبت به تو، تو را بکشم. وزیرش ابرسام بن هبوزان را فرامی‌خواند و او را مأمور کشتن آن زن می‌کند. کنیز به ابرسام می‌گوید که باردار است. ابرسام او را به خانه خود می‌برد و اکرامش می‌کند. سپس نزد اردشیر بازمی‌گردد. اردشیر درباره آن زن می‌پرسد. ابرسام می‌گوید که دستور او را اجرا کرده است. زن فرزندی می‌زاید و نامش را شاه‌بهر می‌گذارد که همان شاپور بن اردشیر است که پس از پدرش پادشاه می‌شود. ابرسام سه دایه را برای شیردادن به او برمی‌گزیند. اردشیر به مداین می‌رود و پس از غلبه بر ملوک الطوائف بازمی‌گردد. شاه‌بهر در این موقع هفت ساله است. اردشیر از نگرانی و ناخوشایندی خود از

نداشتن فرزند به ابرسام سخن می گوید. در این حال ابرسام می فهمد که زمان آگاهی دادن او از شاه بهر فرارسیده است.

هنگامی که پادشاهیش استوار می شود، همه وزیران و بزرگان را جمع می کند و خطبه می خواند. اردشیر اهل کشور را طبقه بندی می کند: اهل دین، جنگ جویان و نویسندگان و ادیبان، کشاورزان و تاجران. برای هر کدام لباسی مخالف لباس طبقه دیگر مشخص می کند تا هر یک از طریق لباسشان شناخته شوند. به پسرش شاپور نامه ای می نویسد و به او دستور می دهد تا از او فرمان برداری کند.

اردشیر می میرد درحالی که شش شهر را بنا کرده بود. سه شهر در فارس: اردشیرخره، رام اردشیر و رام اردشیر. شهری در اهواز به نام هرمز دارد که همان قصبه اهواز است. شهر اساردشیر که همان کرخ سیان است و بحرین گفته می شود (نهایه لارب، ۱۴۱۷: ۱۷۷-۱۹۸).

۲-۲- خلاصه داستان در کارنامه اردشیر بابکان

ساسان بازمانده دارا و شبان بابک است. بابک نیز مرزبان فارس و گمارده اردوان یکی از ملوک الطوائف است. بابک سه شب متوالی خواب ساسان را می بیند. خواب گزاران به او می گویند که فرزند ساسان پادشاه می شود. بابک از ساسان تبارش را می پرسد. او نیز پس از زنده خواستن، دودمانش را آشکار می سازد. ساسان با دخت بابک ازدواج می کند و اردشیر زاده می شود. بابک به پرورش اردشیر همت می گمارد. چون خبر اردشیر به اردوان می رسد، از بابک می خواهد که اردشیر را نزد او فرستد. اردوان نیز به پرورش اردشیر می پردازد. روزی در شکارگاه میان اردشیر و پسر بزرگ اردوان اختلافی درمی گیرد. اردوان از اردشیر خشمگین می شود و او را به ستوربانی می فرستد. اردشیر ماجرا را در نامه ای برای بابک می نویسد. بابک او را به دلیل کاری که کرده است، سرزنش می کند. پس از این اردشیر دل باخته کنیز اردوان می شود. روزی اردوان از اخترشماران درباره گردش روزگار می پرسد. می گویند بنده ای که سه روز از صاحب خود بگریزد، به پادشاهی می رسد. کنیز اردوان این خبر را به اردشیر می رساند. اردشیر و کنیزک می گریزند. روز دیگر اردوان که دانسته بود اردشیر به همراه کنیزک گریخته است، به جست و جویشان می شتابد. سرانجام اردشیر که فرّه چون غرم همراهش دارد، می گریزد. بناک با اردشیر پیمان می بندد. پس از آن به نبرد اردوان می رود و او را می کشد و دخترش را به زنی می گیرد. سپس لشکری فراهم می کند و به زابل می رود. از سپاه جدا می افتد و در بیابانی سرگردان می ماند. شب را نزد شبانی سال خورده می گذرانند. بعد از آن اردشیر به نبرد هفتان بخت صاحب کرم می رود و او را شکست می دهد. دو پسر اردوان که نزد کابل شاه هستند، نامه ای به خواهرشان، همسر اردشیر، می نویسند و از او می خواهند که اردشیر را بکشد. دخت اردوان زهری را آماده می کند که برادران می فرستند. اردشیر در لحظه خوردن آن از طریق نوای

آذرفرنبغ آگاه می‌شود که آن مسموم است. اردشیر زن را به موبد موبدان می‌سپرد تا جاش را بستاند. زن به موبد می‌گوید که از اردشیر باردار است. موبد اردشیر را آگاه می‌کند. اردشیر از روی خشم باز هم دستور به قتل زن می‌دهد، اما موبد زن را نمی‌کشد و به خانه خود می‌برد. او پسری می‌زاید که نامش را شاپور می‌نهند. موبد شاپور را تا هفت سالگی پیش خود نگاه می‌دارد. روزی اردشیر در نخچیرگاه به یاد آن زن می‌گریزد؛ زنی که پیش‌تر دستور قتلش را داده بود. موبد شاپور را نزد اردشیر می‌برد. اردشیر که در اندیشه تأسیس حکومتی مرکزیت، چاره را از کید هندو می‌خواهد. کید هندو راه را در وصلت فرزندان اردشیر و مهرگ می‌داند. اردشیر به سرای مهرگ یورش می‌برد و دستور می‌دهد که همه فرزندانش را بکشند، به‌جز دختری سه ساله که پنهانش می‌کنند و او را به برزی‌گری می‌سپارند تا این که می‌بالد. دست روزگار شاپور را به دهی می‌کشاند که دخت مهرگ آن‌جا می‌زید. شاپور دخت مهرگ را به زنی می‌گیرد و از او اورمزدشاپور زاده می‌شود. شاپور، اورمزد را از پدر تا هفت سالگی پنهان می‌دارد. روزی اردشیر اورمزد را در میدان بازی چوگان می‌بیند و نسبش را از او می‌پرسد. اورمزد نیز خود را معرفی می‌کند. اردشیر شاپور را فرامی‌خواند و درباره آن کودک می‌پرسد. شاپور نیز ماجرا را بازمی‌گوید (کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۶۹: ۳۱-۷۰).

۲-۳- خلاصه داستان در غررالسیر ثعالبی

اردوان در فارس است و ساسان فرزند بهمن از یاران و نزدیکان بابک. شبی بابک ساسان را در خواب می‌بیند که از پیشانی‌ش نوری ساطع می‌شود. بابک ساسان را فرامی‌خواند و نسب او را می‌پرسد و پس از دانستن آن، دختش را به زنی به او می‌سپارد. از ساسان و دخت بابک اردشیر زاده می‌شود. اردوان که از وجود فرزندش چون اردشیر آگاه می‌شود، از بابک می‌خواهد که او را نزد خود بفرستد. روزی اردشیر به همراه پسران اردوان در نخچیرگاهی بودند. اردوان به اردشیر می‌گوید: تو را به کارهای شاهان چه کار که من تو را به ستوربانی گماشتم. اردشیر بابک را از این ماجرا آگاه می‌کند. بابک او را به فرمان‌برداری فرامی‌خواند. اردشیر دل‌بسته کنیز اردوان می‌شود که نامش قهرمانانه است. چون خبر مرگ بابک می‌رسد، اردشیر می‌اندیشد که به فارس گریزد. اردوان از منجمان درباره احوال روزگار می‌پرسد. آنان در پاسخ می‌گویند که کسی در این هفته از پیرامونیان تو می‌گریزد و به ایران شهر می‌رسد. قهرمانانه اردشیر را آگاه می‌سازد و با یک‌دیگر می‌گریزند. اردشیر تا بامداد از فرار آن‌ها آگاه نمی‌شود. آفتاب که بالا می‌آید، سوارانی را به دنبالشان می‌فرستد که سودی ندارد. اردشیر به اصطخر می‌رود و با یاران بابک بیعت می‌کند. او پسر اردوان را از شهر بیرون می‌کند. سپس به نبرد با اردوان می‌رود و او را می‌کشد. پس از آن بر تخت شاهی تکیه می‌زند. او کارها را نظام می‌بخشد و ایران شهر را استوار می‌کند (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۷۳-۴۸۶).

۲-۴- خلاصه داستان در شاهنامه

ساسان پسر دارا، پس از آن که پدر خود را در جنگ با اسکندر کشته می‌یابد و اوضاع ایران را نابسامان، به هند می‌گریزد و در همان جا می‌میرد. کودکی از ساسان می‌ماند. چهار پشت پس از او نیز همه فرزندان خود را نام ساسان می‌گذارند. پیشه همه این ساسان‌ها شبانی و ساروانیست. چهارمین ساسان هم‌روزگار بابک فرمان‌روای اصطخر است. ساسان پس از مدتی سرشبان گوسپندان می‌شود. بابک در دو شب پیاپی به خواب ساسان را می‌بیند. او خواب‌گزاران را فرامی‌خواند. آنان در تعبیر خواب می‌گویند که ببیند خواب پادشاهی بزرگ خواهد شد و یا پسر او پادشاهی جهان‌گیر می‌شود. بابک ساسان را فرامی‌خواند و از نژادش می‌پرسد و او نیز نژاد خود را فاش می‌کند. بابک ساسان را در کاخی پرمایه جای می‌دهد و دختر خویش را به هم‌سری او درمی‌آورد. پس از نه ماه پسری زاییده می‌شود و نام او اردشیر می‌نهند. اردوان از ماجرای اردشیر آگاه می‌شود و نامه‌ای به بابک می‌نویسد و از او می‌خواهد تا اردشیر را نزد او بفرستد. بابک اردشیر را سوی اردوان گسیل می‌کند. اردشیر هدایایی را از طرف بابک به اردوان می‌دهد. اردوان اردشیر را می‌پرورد و همواره با خویش همراه می‌سازد. روزی در شکارگاه در شکار یک گور میان اردشیر و چهار پسر اردوان اختلاف درمی‌گیرد و اردوان در این حادثه جانب پسران خویش را می‌گیرد. اردشیر نامه‌ای به بابک می‌نویسد و از رفتار اردوان گله می‌کند. بابک اردشیر را سرزنش می‌کند و پند می‌دهد. گلناز، دخت اردوان، شبی به بالین اردشیر می‌آید و به او ابراز عشق می‌کند. پس از چندی بابک می‌میرد. اردوان منجمان را مأمور می‌کند تا اختر او را بازشناسند. پس از چهار روز اردوان از شنیدن سخن منجمان غمگین می‌شود. گلناز سخن ستاره‌شمرها را به اردشیر می‌رساند. اردشیر تصمیم می‌گیرد تا به ایران برود و از گلناز بخواهد که با او همراه شود. گلناز نزد اردشیر می‌رود و بایک‌دیگر می‌گریزند.

اردوان در پی اردشیر و گلناز برمی‌آید. اردشیر در مسیر خود تصمیم می‌گیرد در کنار چشمه‌ای استراحت کند، اما دو مرد جوان او را از این کار باز می‌دارند. اردوان از سوی دیگر در شارستانی به جست‌وجوی اردشیر می‌پردازد. اردوان نامه‌ای به فرزند خویش می‌نویسد و از او می‌خواهد تا نهانی به جست‌وجوی او بپردازد. ایرانیان که از آمدن اردشیر آگاه می‌شوند، گرد او می‌آیند و اردشیر نیز با آنان سخن می‌گوید. اردشیر به اصطخر می‌رود و با بهمن می‌ستیزد. پادشاه جهرم نیز به او می‌پیوندد و پس از آن اردشیر با اردوان به نبرد می‌پردازد. بناک که یکی از بزرگان است به اردشیر پیشنهاد می‌دهد تا با دختر اردوان ازدواج کند. اردشیر پیشنهاد او را می‌پذیرد. سپس به سوی ری حرکت می‌کند و با گردان می‌ستیزد.

در این بخش فردوسی داستان کرم هفتواد و نبرد اردشیر با هفتواد را بیان می‌کند. فردوسی پس از پیروزی اردشیر بر هفتواد و کشتن کرم، به روایت پادشاهی اردشیر می‌پردازد.

اردشیر در بغداد بر تخت می‌نشیند و تاج بر سر می‌نهد و خطبه می‌خواند. او به هر سو لشکر می‌فرستد تا دشمنان را تسلیم خود سازد. بهمن پسر اردوان زهری را نزد خواهر خویش می‌فرستد و از او می‌خواهد تا اردشیر را بکشد. روزی اردشیر از نخچیرگاه نزد دختر اردوان می‌رود. او زهر را با آب سرد و شکر می‌آمیزد و به اردشیر می‌دهد. اردشیر چون می‌خواهد آن را بنوشد، ناگاه جام از دستش بر زمین می‌افتد و می‌شکند. اردشیر بدگمان می‌شود. دستور می‌دهد مرغ خانگی بیاورند تا آن را بخورد. مرغ چون محلول را می‌نوشد، می‌میرد و این چنین اردشیر از مکر زن آگاه می‌شود. اردشیر زن را به وزیر می‌سپارد تا او را مجازات کند. دختر اردوان نزد موبد می‌رود و به او از باردار بودنش می‌گوید. موبد نیز زن را در ایوان خانه‌اش جای می‌دهد. پس از چندی دختر اردوان پسری می‌زاید. روزی اردشیر با وزیر خویش از نداشتن فرزند سخن می‌گوید. وزیر در می‌یابد که امروز زمان آشکار کردن راز است. پس ماجرای زاده شدن فرزند اردشیر را برملا می‌سازد. اردشیر می‌خواهد تا در شناختن فرزندش از مهر پدر بهره بگیرد. بنابراین از وزیر می‌خواهد تا صد پسر هم‌سال شاپور برگزیند تا اردشیر در بازی گوی و چوگان فرزند را بیابد. وزیر چنین می‌کند. اردشیر شاپور را می‌شناسد. پس از گناه دختر اردوان می‌گذرد و شاپور را می‌پرورد. اردشیر پیکی را نزد کید هندی می‌فرستد و از او احوال آینده پسر را می‌پرسد. کید راه نیک‌بختی فرزند را در آمیزش شاپور و دختر مهرک اورمزدزاده می‌داند. اردشیر اورمزد را در نخچیرگاه می‌شناسد.

پس از این فردوسی درباره بزرگی اردشیر بابکان و آیین‌های او سخن می‌گوید. فراهم کردن لشکر، ایوان اردشیر، مرزبان‌ها و امنیت راه‌ها، بنای شهرها اندر ایرانیان و سخنان حکمت‌آمیز اردشیر بخش دیگر روایت فردوسیست. در پایان نیز عهدنامه اردشیر بابکان با شاپور ذکر می‌شود. در این عهدنامه از زبان اردشیر نام پنج شهری که به دست او ساخته شده است، این‌گونه نام برده می‌شود: خرّه اردشیر، اورمزد اردشیر، رام اردشیر، برکه اردشیر، سناباد شاه اردشیر (فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۴۰-۲۲۹).

۳- ساختار داستان در چهار روایت

در این بخش برای نشان دادن هم‌سانی و ناهم‌سانی‌های روایات، هر روایت در حد پیرفت تجزیه و در یک جدول نشان داده می‌شود:

روایت ابن مقفع	روایت ثعالبی	روایت کارنامهٔ اردشیر بابکان	روایت فردوسی
۱- معرفی اردشیر	۱- معرفی بابک و ساسان	۱- معرفی ساسان	۱- معرفی ساسان
۲- مرگ بابک و جانشینی اردشیر در اصطخر	۲- رؤیای بابک در یک شب	۲- رؤیای بابک در سه شب پی‌درپی	۲- رؤیای بابک سه شب متوالی
۳- خروج برادران اردشیر از شهر	۳- گفت‌وگوی بابک و ساسان	۳- گزارش خواب بابک از سوی خواب‌گزاران	۳- گزارش خواب بابک از سوی خواب‌گزاران
۴- مرگ برادران اردشیر	۴- ازدواج ساسان با دخت بابک	۴- گفت‌وگوی بابک و ساسان	۴- ازدواج ساسان و دخت بابک
۵- رؤیای اردشیر	۵- ازدواج ساسان و دخت بابک	۵- اردشیر زاده می‌شود	۵- اردشیر زاده می‌شود
۶- گفت‌وگوی اردشیر و فرزندان ساسان	۶- پرورش اردشیر توسط بابک	۶- بابک اردشیر را می‌پرورد	۶- بابک اردشیر را می‌پرورد
۷- نبرد با خرمهر پادشاه شهر جنابا	۷- ازدواج خواستار دیدار اردشیر می‌شود	۷- اردوان خواستار دیدار اردشیر می‌شود	۷- اردوان خواستار دیدار اردشیر می‌شود
۸- نامه‌نگاری اذروان بن بوداسف و اردشیر	۸- فرستادن اردشیر به ستوربانی توسط اردوان	۸- اردوان خواستار دیدار اردشیر می‌شود	۸- اردوان خواستار دیدار اردشیر می‌شود
۹- نبرد اردشیر در اصفهان	۹- فرستادن اردشیر به ستوربانی توسط اردوان	۹- فرستادن اردشیر نزد اردوان	۹- فرستادن اردشیر نزد اردوان
۱۰- نبرد اردشیر در خراسان	۱۰- مرگ بابک	۱۰- رسیدن اردشیر نزد اردوان	۱۰- رسیدن اردشیر نزد اردوان
۱۱- نبرد اردشیر در عراق	۱۱- نامهٔ اردشیر به بابک	۱۱- نزاع اردشیر و پسران اردوان در نخچیرگاه	۱۱- نزاع اردشیر و پسران اردوان در نخچیرگاه
۱۲- نبرد اردشیر در عراق	۱۲- نبرد اردشیر در عراق	۱۲- نامهٔ اردشیر به بابک	۱۲- نامهٔ اردشیر به بابک
۱۳- بازگشت اردشیر به اصطخر	۱۳- مرگ بابک	۱۳- پاسخ بابک به اردشیر	۱۳- پاسخ بابک به اردشیر
۱۴- ازدواج اردشیر با کنیز	۱۴- ازدواج اردشیر با کنیز	۱۴- دیدار اردشیر و کنیز اردوان	۱۴- دیدار اردشیر و کنیز اردوان
۱۵- قصهٔ کشتن زن به	۱۵- ازدواج اردشیر با کنیز	۱۵- اردوان احوال روزگار را از منتجمان می‌پرسد	۱۵- اردوان احوال روزگار را از منتجمان می‌پرسد
	۱۶- فرار اردشیر و کنیز	۱۶- کنیز اردشیر را از سخن منتجمان آگاه می‌کند	۱۶- کنیز اردشیر را از سخن منتجمان آگاه می‌کند
	۱۶- فرار اردشیر و کنیز	۱۶- کنیز و اردشیر آمادهٔ فرار می‌شوند	۱۶- کنیز و اردشیر آمادهٔ فرار می‌شوند
	۱۷- ازدواج اردشیر با کنیز	۱۷- فرار اردشیر و کنیز	۱۷- فرار اردشیر و کنیز
	۱۷- سواران اردوان اردشیر را نمی‌یابند	۱۷- اردوان در شارسرانی	۱۷- اردوان در شارسرانی
	۱۸- یاران بابک در اصطخر اطراف اردشیر گرد می‌آیند	۱۸- اردشیر راه دریا می‌گیرد	۱۸- اردشیر راه دریا می‌گیرد
	۱۹- بیرون راندن پسر اردوان از پارس	۱۹- اردوان به دنبال گنبار می‌گردد	۱۹- اردوان به دنبال گنبار می‌گردد
		۲۰- اردوان به دنبال اردشیر و کنیز می‌رود	۲۰- اردوان به دنبال اردشیر و کنیز می‌رود
		۲۱- اردشیر به آگیری می‌رسد	۲۱- اردشیر به آگیری می‌رسد
		۲۲- جست‌وجوی اردشیر توسط اردوان در شارسرانی	۲۲- اردشیر به آگیری می‌رسد
		۲۳- اردشیر راه دریا می‌گیرد	۲۳- اردشیر به آگیری می‌رسد
		۲۴- هواخواهی مردمان پارس از اردشیر	۲۴- اردوان در شارسرانی به دنبال اردشیر می‌گردد
		۲۵- بناک به اردشیر می‌پیوندد	۲۴- اردشیر راه دریا می‌گیرد
		۲۶- نبرد اردشیر و اردوان	۲۵- مردم گرد اردشیر جمع می‌شوند
		۲۷- ازدواج اردشیر و دخت اردوان	۲۶- پیوستن بناک به اردشیر
		۲۸- حرکت اردشیر به سوی پارس	۲۷- نبرد اردشیر با هم‌پسر اردوان
		۲۹- نبرد اردشیر و کردان شاه	۲۸- نبرد اردشیر با اردوان
		۳۰- شیخون اردشیر به سپاه کردان	۲۹- ازدواج اردشیر با دخت اردوان
		۳۱- داستان کرم هفتان بخت	۳۰- حرکت اردشیر به سوی پارس
			۳۱- نبرد اردشیر با کردان

<p>۲۲- شبیخون اردشیر به سپاه کردان داستان کرم هفتواد ۲۳- اردشیر بر تخت می‌نشیند و خطبه می‌خواند ۳۴- پسران اردوان قصد کشتن اردشیر را دارند ۳۵- فرستاده بهمن، نامه و زهر را به هم‌سر اردشیر می‌رساند ۳۶- اردشیر از نیرنگ دخت اردوان در امان می‌ماند ۳۷- اردشیر دستور کشتن دخت اردوان را می‌دهد ۳۸- موبد زن را به سبب بارداریش نمی‌کشد ۳۹- موبد حقه‌ای را به اردشیر می‌سپارد ۴۰- شاپور زاده می‌شود ۴۱- گفت‌وگوی وزیر و اردشیر و آشکار کردن حقه و راز بودن شاپور ۴۲- اردشیر شاپور را از میان جوانان می‌شناسد ۴۳- اردشیر از کید هندی فال می‌خواهد ۴۴- فرستاده پیغام را به کید می‌رساند ۴۵- پیغام کید به اردشیر می‌رسد ۴۶- اردشیر و شاپور به نخچیر می‌روند ۴۷- شاپور دخت مهرگ را می‌بیند ۴۸- گفت‌وگوی شاپور و دخت مهرگ ۴۹- شاپور از هم‌راهان می‌خواهد که از چاه آب بکشند ۵۰- شاپور از چاه آب می‌کشد ۵۱- گفت‌وگوی شاپور و دخت مهرگ ۵۲- شاپور دخت مهرگ را به زنی می‌ستاند ۵۳- فرزند شاپور زاده می‌شود ۵۴- اورمزد گوی را از پیش پای اردشیر می‌ریاید ۵۵- اردشیر اورمزد را می‌شناسد ۵۶- اردشیر شاپور را فرامی‌خواند ۵۷- گفتار اندر بزرگی اردشیر بابکان</p>	<p>۳۱- نامه پسران اردوان به خواهرشان همسر اردشیر و فرستادن زهر ۳۲- اردشیر جان سالم به در می‌برد ۳۳- اردشیر دستور کشتن زن را می‌دهد ۳۴- موبد زن را به سبب بارداریش نمی‌کشد ۳۵- زاده شدن شاپور ۳۶- اردشیر در نخچیر گاه به یاد آن زن می‌افتد ۳۷- موبد شاپور را نزد اردشیر می‌آورد ۳۸- اردشیر از کید هندی فال می‌خواهد ۳۹- فرستاده پیغام را به کید می‌رساند ۴۰- پیغام کید به اردشیر می‌رسد ۴۱- اردشیر و شاپور به نخچیر می‌روند ۴۲- شاپور دخت مهرگ را می‌بیند ۴۳- گفت‌وگوی شاپور و دخت مهرگ ۴۴- شاپور از هم‌راهان می‌خواهد که از چاه آب بکشند ۴۵- شاپور از چاه آب می‌کشد ۴۶- گفت‌وگوی شاپور و دخت مهرگ ۴۷- شاپور دخت مهرگ را به زنی می‌ستاند ۴۸- فرزند شاپور زاده می‌شود ۴۹- اورمزد گوی را از پیش پای اردشیر می‌ریاید ۵۰- اردشیر اورمزد را می‌شناسد ۵۱- اردشیر شاپور را فرامی‌خواند</p>	<p>۲۰- همه شاهان با نامه یا نبرد تسلیم می‌شوند ۲۱- نبرد اردشیر با اردوان و کشته شدن اردوان ۲۲- اردشیر بر تخت می‌نشیند و کارها را نظام می‌بخشد سبب نژادش ۱۶- ابرسام وزیر اردشیر زن را نمی‌کشد ۱۷- گفت‌وگوی ابرسام و اردشیر بر سر حقه ۱۸- زاده شدن شاپور ۱۹- پرورش شاپور به دست وزیر اردشیر ۲۰- گفت‌وگوی وزیر و اردشیر ۲۱- اردشیر شاپور را از میان جوانان می‌شناسد گزارش کارهایی که اردشیر در امور پادشاهی انجام می‌دهد</p>
---	--	---

۴- مقایسه و تحلیل روایت‌ها

از میان چهار متن مورد نظر، روایت فردوسی مفصل‌تر است. روایت فردوسی از ۵۷ پیرفت تشکیل شده است که ۵۰ پیرفت برگرفته از *کارنامهٔ اردشیر بابکان* (۸۹ درصد)، ۵ پیرفت برگرفته از روایت ابن مقفع (۹ درصد) و دو پیرفت با روایت ثعالبی (۲ درصد) هم‌سان است.

فردوسی تا پیرفت ۱۴ از متن *کارنامه* بهره می‌گیرد، اما پیرفت پانزدهم را از روایتی برمی‌گزیند که می‌تواند منبع ثعالبی در این داستان باشد. در شیوهٔ داستان‌پردازی *شاهنامه* سرنوشت شخصیت‌ها باید روشن باشد. بویژه آن شخصیت‌هایی که نقش تعیین‌کننده در روند ماجرا دارند. بابک کسیست که اردشیر را چونان فرزند خود می‌پرورد. تا جایی که او را منسوب به او، اردشیر بابکان می‌خوانند. بنابراین قرار نیست که به یک‌باره از روند روایت حذف شود. بر همین اساس در این بخش فردوسی از مرگ او سخن می‌گوید. پیرفت ۳۹ تا ۴۲ منبع فردوسی تغییر می‌کند. متنی نزدیک به *خدای‌نامهٔ ترجمهٔ ابن مقفع* می‌تواند منبع فردوسی در این بخش باشد. از آن جایی که فردوسی بیش از این از روایت *کارنامه* استفاده کرده است، بخش‌هایی از این پیرفت را چنان تغییر داده است که با سیر پیشین داستان در *شاهنامه* هم‌خوانی داشته باشد. بر مبنای روایت فردوسی که برگرفته از روایت *کارنامه* است، نام وزیر اردشیر نامشخص است. بنابراین در این پیرفت نیز نام او پوشیده می‌ماند. انگیزهٔ اردشیر برای دستور به قتل دخت اردوان، این است که او قصد جان اردشیر را کرده است. بنابراین در این پیرفت از زن اشکانی سخن بمیان نمی‌آید. در روایت *خدای‌نامه* اردشیر چون نژاد هم‌سر خود را می‌فهمد، تصمیم به قتل او می‌گیرد و از آن پس، او را زن اشکانی می‌خواند که گونه‌ای تحقیر برای او شمرده می‌شود. پس از پیرفت ۴۲، مجدداً فردوسی از روایت *کارنامه* استفاده می‌کند. در پایان داستان، فردوسی دوباره اطلاعات و گزارش‌های دربارهٔ اقدامات اردشیر را از روایتی نزدیک به *خدای‌نامهٔ ابن مقفع* می‌گیرد. شیوهٔ فردوسی در استفاده از منابع داستان اردشیر را می‌توان التقاطی دانست. به این معنا که فردوسی به‌صورت متناوب از منابع استفاده می‌کند. او به یکی از روایات (*کارنامهٔ اردشیر بابکان*) پای‌بند است و خط سیر روایی داستان را از منبع اصلی برمی‌گیرد. پیرفت‌های روایت فردوسی بیش‌ترین هم‌سانی را با پیرفت‌های روایت *کارنامهٔ اردشیر بابکان* دارد، اما در لابه‌لای داستان، از منابع دیگر نیز بهره می‌گیرد. بنابراین فردوسی بدون تردید در روایت داستان *اردشیر بابکان* نه تنها از منبعی مکتوب استفاده می‌کند، بلکه برای نمایشی‌تر کردن روی‌دادها و جذاب کردن آن از منابع مکتوب متعدّد بهره می‌گیرد. بنابراین با تأیید نظر آن دسته از پژوهش‌گرانی که به بهره‌گیری فردوسی از منابع متعدّد اذعان دارند، باید گفت که فردوسی در یک داستان (*اردشیر بابکان*) از چند منبع به‌صورت هم‌زمان استفاده می‌کند. کارکرد اصلی استفادهٔ التقاطی از منابع،

برون رفت داستان از ساحت تاریخ به زمینه حماسی و ادیبست. شخصیت‌هایی که در منبع اصلی (*کارنامه اردشیر*) سرنوشت نامعلومی دارند، با استفاده از یک منبع دیگر (منبع ثعالبی) به شخصیتی با سرنوشتی مشخص تبدیل می‌شوند. از سوی دیگر روی داده‌هایی که در منبع اصلی (*کارنامه اردشیر*) جذابیت داستانی ندارد، با بهره‌گیری از یک منبع دیگر (*خدای‌نامه* ای نزدیک به *سیرالملوک* ابن مقفع) کامل و جذاب می‌شود.

نتیجه‌گیری

بر اساس تجزیه روایت‌های داستان اردشیر بابکان و دیگر متن‌های بازمانده پیش از *شاهنامه* و مقایسه با روایت فردوسی دو نتیجه حاصل شد: ۱- ارتباط روایت فردوسی با *شاهنامه ابو منصور*. بر این اساس، منبع اصلی فردوسی در این بخش به دو دلیل به هیچ‌وجه *شاهنامه ابو منصور* نیست. نخست آن‌که اساساً هیچ روایتی از *شاهنامه ابو منصور* باقی نمانده است و تمام قضاوت‌ها درباره ارتباط این متن با *شاهنامه* بر مبنای مقدمه باقی‌مانده از آن است. دیگر این‌که در صورت استفاده ثعالبی از *شاهنامه ابو منصور*، روایت فردوسی در داستان *اردشیر بابکان* کم‌ترین هم‌سانی را با متن *غررالسیر* دارد؛ ۲- شناسایی منبع فردوسی در تدوین داستان *اردشیر بابکان*: از آنجایی که ساختار روایت فردوسی بیش‌ترین هم‌سانی را با روایت *اردشیر بابکان* دارد، می‌توان نتیجه گرفت که منبع اصلی فردوسی در این بخش از *شاهنامه*، کتاب *کارنامه اردشیر بابکان* است. بر اساس تجزیه روایت فردوسی در *شاهنامه* و مقایسه با روایت‌های بازمانده از داستان *اردشیر بابکان* می‌توان استفاده التقاطی فردوسی از منابع را اثبات کرد. بدین صورت که فردوسی به صورت متناوب از منابعش استفاده می‌کند. فردوسی ضمن پای‌بندی نسبی به یکی از روایات (*کارنامه اردشیر بابکان*) خط سیر روایی داستان را از منبع اصلی برمی‌گیرد، اما در لابه‌لای داستان، از منابع دیگر نیز بهره می‌برد.

فهرست منابع

- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۳). «تأملاتی درباره منابع و شیوه کار فردوسی»، *نشریه دانش‌کده ادبیات دانشگاه تبریز*، دوره ۴۷، شماره ۱۹۲، صص ۸۵-۱۴۸.
- اصفهانی، حمزه بن حسن. (۱۳۶۰). *تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیا*، برلین: کاویانی.
- امیدسالار، محمود. (۱۳۷۶). «در دفاع از فردوسی»، ترجمه ابوالفضل خطیبی، *نامه فرهنگستان*، سال سوم، شماره چهارم، پیاپی ۱۲، صص ۱۲۰-۱۴۰.
- امیدسالار، محمود. (۱۳۷۷). «هفت خان رستم، بیژن و منیژه و نکاتی درباره منابع فردوسی و شعر فردوسی»، *ایران‌شناسی*، سال دهم، شماره ۳، صص ۵۴۰-۵۴۷.
- پریش‌روی، عباس. (۱۳۹۰). *برابرنهاد شاهنامه فردوسی و غررالسیر ثعالبی*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد. (۱۳۶۸). *غرر اخبار ملوک‌الفرس و سیرهم*، ترجمه محمد فضایی، تهران: نقره.
- جعفری‌دهقی، محمود. (۱۳۸۴). «پرواز کی کاووس مقایسه گزارش دین‌کرد با شاهنامه»، *نامه پارسی*، سال دهم، شماره ۱، صص ۱۳-۲۸.
- حیدری، حسین و محدثه قاسم‌پور. (۱۳۹۱). «خویشاپیوندی در متون پهلوی و بازتاب آن در شاهنامه»، *مجله زن در فرهنگ و هنر*، دوره ۴، شماره ۴، صص ۱۰۷-۱۲۴.
- خاتون آبادی، افسانه. (۱۳۹۲). *کی خسرو آرمان شهر ایرانیان*، تهران: جهان کتاب.
- خالقی‌مطلق، جلال. (۱۳۷۷). «در پیرامون منابع فردوسی»، *ایران‌شناسی*، سال دهم، شماره ۳، صص ۵۱۲-۵۳۹.
- خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۸۰). «جدلهای جدید درباره شاهنامه از منظر ادبیات تطبیقی»، *نامه ایران باستان*، سال اول، شماره اول، صص ۲۵-۳۷.
- خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۸۱). «یکی نامه بود از گه باستان (جستاری در شناخت منبع شاهنامه فردوسی)»، *نامه فرهنگستان*، دوره پنجم، شماره سوم، پیاپی ۱۹، صص ۵۴-۷۳.
- دیویس، دیک. (۱۳۷۷). «مسأله منابع فردوسی»، ترجمه سعید هنرمند، *ایران‌شناسی*، سال دهم، شماره ۶، صص ۹۲-۱۱۰.
- روزن، بارون. (۱۳۸۲). «درباره ترجمه‌های عربی خدای‌نامه»، ترجمه محسن شجاعی، *نامه فرهنگستان*، ضمیمه شماره ۱۵، صص ۲۵-۵۲.
- شبانی‌فر، رقیه و دیگران. (۱۳۹۰). «ساختارشناسی تطبیقی داستان رستم و اسفندیار در نهایت‌الارب و شاهنامه»، *جستارهای ادبی*، سال ۴۴، شماره ۱۷۳، صص ۱-۳۲.
- شبانی‌فر، رقیه و دیگران. (۱۳۹۱). «بررسی روایت دارا و اسکندر در گزارش ابن‌مقفع و فردوسی»، *جستارهای ادبی*، سال ۴۵، شماره ۷۶، صص ۱-۳۶.
- شبانی‌فر، رقیه. (۱۳۹۱). *بازشناسی، تحقیق و ترجمه خدای‌نامه به روایت ابن‌مقفع از کتاب نهایت‌الارب فی اخبار الفرس و العرب*، رساله دکتری، دانش‌گاه فردوسی مشهد.

- صدیقیان، مهین دخت. (۱۳۸۶). *فرهنگ اساطیری حماسی ایران*، تهران: پژوهش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- غضنفری، کلثوم. (۱۳۹۴). *بن مایه های دینی ایران باستان در شاهنامه*، تهران: دانش گاه تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- قائمی، فرزاد و محمدجعفر یاحقی. (۱۳۹۱). «تحلیل اسطوره کیومرث در شاهنامه فردوسی و اساطیر ایران بر مبنای روی کرد نقد اسطوره شناختی»، *جستارهای ادبی*، شماره ۱۷۶، صص ۳۷-۶۵.
- *کارنامه اردشیر بابکان*. (۱۳۶۹). ترجمه قاسم هاشمی نژاد، تهران: مرکز.
- کریستین سن، آرتور. (۱۳۸۹). *نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه های ایرانیان*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه.
- متینی، جلال. (۱۳۷۷). «درباره مسأله منابع فردوسی»، *ایران شناسی*، سال دهم، شماره ۲، صص ۴۰۱-۴۳۰.
- مدرّسی، فاطمه. (۱۳۸۴). «اسطوره کیومرث گل شاه»، *مجله علوم اجتماعی و انسانی شیراز*، دوره بیست و دوم، شماره سوم، صص ۱۵۲-۱۶۴.
- مهرآفرین، رضا و دیگران. (۱۳۸۵). «دیرینه شناسی اسطوره ضحاک»، *پژوهش نامه ادب عنای*، شماره ۶، سال چهارم، صص ۱۱۹-۱۴۲.
- نحوی، اکبر. (۱۳۸۴). «نگاهی به روش های ارجاع به منابع شاهنامه»، *نامه فرهنگستان*، سال هفتم، شماره چهارم، پیاپی ۲۸، صص ۳۲-۶۴.
- *نهایة الارب فی اخبار الفرس و العرب*. (۱۴۱۷). طهران: مجمع الآثار و المفاخر الثقافیه.
- نولدکه، تئودور. (۱۳۷۰). *حماسه ملی ایران*، ترجمه بزرگ علوی، تهران: جامی.
- یاحقی، محمدجعفر و دیگران. (۱۳۸۶). «نقد اساطیری شخصیت جمشید از منظر اوستا و شاهنامه»، *نشریه دانش کده ادبیات و علوم انسانی*، دوره جدید، شماره ۲۱، صص ۲۷۳-۳۰۵.
- Davidson, O. (1994). "poet and hero in the Persian book of kings", Ithaca-london.
- Frye, N., (1957). " Archetypal Criticism : Theory of Myth " , in: *Anatomy of Criticism*, Princeton, pp 131-141.
- Genette, Gerard. (1997). *palimpsests: literature in second Degree*, Trans: Channa newman and Calude Doubinsky, lincoln: University of Nebraska press.
- Prince, Gerald. (2003). *A Dictionary of Narratology*, Lincoln & London: University of Nebraska Press.
- Yamamoto, K. (2003). *From Storylling to Poetry: the Oral Bakground of Persian Epics*, Leiden-Boston.